

## لافونتن و کلیله و دمنه

اینکه ژان بولافونتن افسانه‌سرای معروف قرن هفده فرانسه موضوع پاره‌ای از افسانه‌های خود را از تمثیل‌های کلیله و دمنه اقتباس کرده است بر هیچیک از ارباب تحقیق در عالم ادب پوشیده نیست<sup>۱</sup>.

مقصود نگارنده از تقریر این مقال تنها مقایسه و یا عبارت صحیح‌تر مقابله<sup>۲</sup> چند تمثیل از کلیله و دمنه با افسانه‌های مشابه لافونتن می‌باشد، چیزی که به آگاهی این بنده تاکنون در ایران کسی دست به آن نیازیده است و از اینجهت امید آن دارم که مقبول افتد. اما قبل از پرداختن به این مهم صواب آن دیدم که شمای از پیش‌گفتار لافونتن در سبب تألیف و تنظیم کتاب "افسانه‌ها" را عیناً در اینجا بیاورم، خاصه از آنجهت که بین این مقوله<sup>۳</sup> افسانه‌سرای فرانسوی با منظور اصلی و غایی داستانهای پنچنترا<sup>۴</sup> مشابهتی نام و در عین حال جالب یافتیم.

لافونتن اثر خود را همراه با نام‌های که به‌عنوان لویی، پسر شش‌ساله و ارشد لویی چهاردهم، مینویسد و آنرا زیب دیباچه<sup>۵</sup> دفتر اولش قرار میدهد به این شاهزاده اهداء میکند. او در قسمتی از این نامه چنین مینویسد:

"این (کتاب) برای نخستین سالهای حیات شما مصاحب خوبی است. شما اکنون در سنی هستید که در آن بازیها و سرگرمیها برای شاهزادگان عیب نیست. اما بر شماست که در عین حال بخشی از افکار خود را بر روی مسائلی خطیر و جدی معطوف سازید... ظاهر آنها (افسانه‌های کتاب اهدایی)، اعتراف میکنم کودکانه است. اما همین ظاهر کودکانه خود پوششی است از برای حقایقی بس مهم و بزرگ...

یگانه هم و غایت مقصود مؤلف در ساختن و پرداختن این افسانه‌ها آن بوده است که شما با مطالعه دقیق آنها بی‌احساس رنج و ملال، حتی توأم با شوق و لذت بر تمام آنچه که یک شاهزاده باید بداند و قوف یابید...

در بخشهایی از دیباچه خود خاطر نشان می‌سازد: "من از میان آنها (افسانه‌های یاد شده) واقعا بهترینها را برگزیدم، یعنی آنها بی‌را که خود اینطور می‌فهمیدم... ایکاش اطفال این افسانه‌ها را چون شیر از پستان مادر مینوشیدند و بر پرستاران فرض است که آنها را در گهواره بگوش شیرخواران زمزمه کنند، زیرا که برای کسب عادات و ملکات حمیده<sup>۶</sup> نفسانی و اخلاقی هیچ سنی مناسبتر از طفولیت نیست.

راستی آیا بهتر نیست بجای آنکه در سنن بالا گرفتار اصلاح‌گزیها و کاستیهای خویش باشیم از همان سالهای نخستین حیات، یعنی زمانی که هنوز نفس انسانی نسبت به مفاهیم کژی و راستی، خوبی و بدی بیگانه و بی‌تفاوت است، در صدد این خطیر برآئیم؟

شما چه روشی را میشناسید که ما را در نیل به این مقصود به‌گونه‌ای مفیدتر و موثرتر از این افسانه‌ها باوری نماید؟ ...

و اما این افسانه‌ها منحصرًا جنبه اخلاقی ندارند بلکه آنها در عین حال متضمن نکاتی بس روشنگر و آموزنده نیز هستند. از آنجا که خصایص گوناگون و ویژه‌گیهای حیوانات را در آنها میتوان یافت، به خصوصیات و کیفیات روحی ما نیز در همانها میتوان پی برد، چه ما در حقیقت خلاصه و چکیده‌ای از نقاط ضعف و قوت موجودات بشعور هستیم ... و بدینسان افسانه‌های مزبور بمثابة یک تابلوی عظیم نقاشی هستند که هرکدام از ما میتواند نقش خویش را در آن ببیند. اشخاص سالمند درستی و انسجام تجربیات خود را که در طول سالها اندوخته‌اند بعیان در آنها می‌بینند و افراد خردسال آنچه را که باید بدانند در آنها می‌یابند و فرا میگیرند. چون اینان در این جهان به اصطلاح تازه‌واردند لذا هنوز سکنه آنرا نمیشناسند. باقی گذاشتن آنها در این جهل و بیخبری چندان سزاوار نیست. باید آنها را بر سرشت و ماهیت یک شیر، یک روباه و، و... واقف نمود و به آنها تفهیم کرد مثلاً چرا گاهی انسانی را به یک شیر و یا به یک روباه تشبیه میکنند. اینست رسالت بزرگی که "افسانه‌ها" به انجام آن همت گمارده‌اند بطوریکه میتوان آنها را بعنوان مقدمات و نخستین مفاهیم "علم الاشیا" تلقی کرد.

در بخشهایی از مقدمه "پنجتنتر" <sup>۳</sup> چنین میخوانیم:

"چون آغاز ادبیات هند با سروده‌های ودا <sup>۴</sup> است لذا سعی و کوشش شده که منشاء این داستانها را نیز در کتاب ودا جستجو کنند. زیرا که دروداها در اکثر داستانها حیوانات نقش انسان را ایفا میکنند و انسانها از زبان حیوانها سخن میگویند، بعنوان مثال: مناجات برهمن در وقت نماز شبیه به صدای قورباغه در فصل باران شده است و اشاره‌ایست به روابط انسانها با همسایگانشان در عالم طبیعت.

بدیهی است که کسانی که دائماً با طبیعت در تماسند زندگیشان ملهم از زندگی مخلوقات گوناگون است. این تماس و روش در اوپانیاشاد <sup>۵</sup> و برهمنها <sup>۶</sup> نمایان است و در افسانه‌های مقدس اغلب داستانها از زندگی طبیعی حیوانات است. این داستانها غالباً بصورت تمثیل و کنایه است، بعنوان مثال: سگها برای جستجوی شهریاری کوشش میکنند تا او بتواند آب و غذا برای ایشان فراهم سازد. یا در داستانی دیگر مرد زاهد جوانی از گاو نر و مرغ آتش‌خوار و پرنده آبی پند میگیرد. با توجه به اینکه صفات تعلیمی این داستانها روشن نیست ولی موضوع با اهمیت شناسایی عقل و هوش در دنیای حیوانات است.

حیوانات دوش بدوش انسانها پیش میروند و آنها را در مسائل بفرنج زندگی یاری میکنند، حتی در برخی از گاتها و اوستا حیوانات ریشته سخن را با انسانها باز کرده و با آنها بحث می‌کنند. اما در حماسه‌سرایی است که صفت تعلیمی این افسانه‌ها روشن میشود و بصورت داستان درمیآید، و چون خدانشناسی و اخلاقیات و مذهب از خصوصیات هندباستان است داستانهای مذکور اغلب از این تبلیغ معنوی الهام میگیرد... <sup>۷</sup> و بهمین دلیل است که این داستانها گذشته از جنبه تفریحی، جنبه

عبرت‌انگیز و اخلاقی برای مردم داشته است . . . .

بطور دقیق نمیتوان گفت که این داستانها در چه تاریخی و به چه نحوی جنبه اخلاقی و عبرت‌انگیز بخود گرفته است و چگونه از نثر و شعر استفاده کرده‌اند. در اغلب این داستانها نقل و روایت بصورت نثر درآمده و پند و اندرز بصورت شعر و حتی امروز که نثر اهمیت بیشتری کسب کرده شرقیها متمایلند که ضرب‌المثلهای و گفتار بزرگان را بصورت شعر به حافظه بسپارند . . . .

پس (بطور خلاصه) منظور از این داستانها نمودار کردن خوب و بد زندگی است . . . . و نیز منظور از این داستانها رسیدن به درجات عالیبه زندگی است که استوار بر روش صحیح روزانه باشد. از خواص این نوع داستانها نسبت دادن خواص انسانی است به حیوانات و پرندگان: آنهایی که در تماس دائمی با طبیعت بودند نمیتوانستند نسبت به موجودات طبیعت بی تفاوت بمانند . . . . و در این داستانها آمده است که گریه اشعار مقدس ودا را سروده و اصول دینی را رعایت کرده است<sup>۸</sup> و حیوانات گاهگاهی نیز سرگرم بحثهای اخلاقی بوده‌اند و به زبان طعنه و لطیفه در باره نقصها و عیبهای بشر سخن رانده‌اند و حتی ریاکاری طبقه برهمن و ضعف نفس درباریان و بیوفایی زنها را نیز انتقاد نموده‌اند . . . .

\* \* \*

اما مآخذ لافونتن در انتخاب موضوع افسانه‌های هندی‌الصلح بنظر میرسد یکی همان انسوار سهیلی اثر حسین کاشفی مربوط به قرن پانزدهم میلادی (برابر قرن دهم هجری قمری) باشد که دیباچه و چهارفصل از فصول نخستین آن در قرن هفدهم میلادی (۱۶۴۴) توسط یک جهانگرد فرانسوی بنام گلن زیر نام مستعار داوید Sahid از اصفهان، پایتخت ایران به زبان فرانسه ترجمه شده بود. این کتاب اندکی پس از انتشارش در عثمانی توسط شخصی بنام علی چلبی که در شهر آندرنوپل به حرفه معلمی اشتغال داشت به زبان ترکی ترجمه و بوسیله خودش به سلطان سلیمان اول زیر عنوان "همایون‌نامه" اهدا گردید.

کالان<sup>۹</sup> فرانسوی نیز دیباچه و چهارفصل اول اثر اخیر را با استفاده از ترجمه داوید Sahid<sup>۱۰</sup> به فرانسه برگردانید و سپس کاردون<sup>۱۰</sup> ترجمه او را تکمیل و پس از مرگ مترجم زیر عنوان "قصه‌ها و افسانه‌های هندی از بیدپای و از لقمان حکیم" ترجمه علی چلبی نویسنده ترک (۱۷۷۸)، منتشر نمود.

آقای محمدجعفر محبوب در این باره بدون ذکر مأخذی چنین مینویسد:

"همایون‌نامه از طرف سلطان سلیمان اول به لویی چهاردهم امپراتور مقتدر فرانسه اهدا و به دستور این پادشاه به زبان فرانسوی ترجمه شد و لافونتن برای سرودن منظومه‌های خویش از آن بهره فراوان برد . . . . ۱۲"

از آنجائی که لافونتن خود طی تذکاریهای که در اول دفتر دوم "افسانه‌ها" آورده و بتاریخ ۱۶۷۹-۱۶۷۸ آنرا منتشر کرده است اشاره روشنی به عنوان اخیرالذکر نموده است لذا هیچ بغیبت نیست که وی نسخه خطی ترجمه کالان را نیز دیده بوده است، خاصه آنکه در این تذکاریه به نام لقمان حکیم نیز اشاره شده است:

"من فقط به حکم حقیقت‌نمایی باید اظهار نمایم که قسمت اعظمی از افسانه‌های این دفتر را مدیون پیل‌پای\*، حکیم هندی هستم. اثر این حکیم هندی به تمام زبانهای دنیا برگردانده شده و هندوان را عقیده بر اینست که او خیلی قدیمتر از اروپا بوده و سبک و روشی کاملاً نو و متفاوت از سبک و روش حکیم یونانی دارد، مگر آنکه اروپا خود زیر نام لغمان حکیم پنهان شده باشد." ۱۳

مأخذ دیگر لافونتن همانا کتاب "فلسفه افسانه‌وار... ۱۴" اثر پیر لاریوه ۱۵ میباشد که از آن بیشتر در زمینه شیوه نگارش و طنز بهره جسته است. اما کتاب اخیر نیز ریشه در کلیله و دمنه دارد: بدین ترتیب که ترجمه‌های به زبان عبری از کلیله و دمنه (توسط دورنبرگ ۱۶) بوسیله ژان دوکاپوی فرانسوی زیر عنوان "راهنمای زندگی انسانی ۱۷" به زبان لاتین ترجمه و از سوی نقالان و قصه‌پردازان قرون وسطی و رنسانس در اروپا مورد استفاده بسیار قرار گرفت. همین نسخه لاتین منشاء اثر دیگری شد به زبان اسپانیولی ۱۸ که بنوبه خود در قالب تألیفی ۱۹ توسط یک مترجم ایتالیایی از اهالی فلورانس بنام "آنجه‌فیرنوتولا" ۲۰ به شیوه‌ای کاملاً آزاد به زبان ایتالیایی ترجمه شد. آنگاه یک مترجم دیگر ایتالیایی بنام "دونی ۲۱" بر روی یک اثر تقلیدی از ژان دوکاپوی فرانسوی که بغلط به یک حکیم هندی بنام "سندابار ۲۲" نسبت داده شده است به همان شیوه عمل نمود و اثر تازه‌ای را تحت عنوان "فلسفه اخلاقی، در باب دوستی و چیزهایی نظیر آن" ۲۳ بوجود آورد. تا اینکه سرانجام پیرلاریوه از راه رسید و مجموعه‌های بنام "فلسفه افسانه‌وار..." ارائه کرد. او نیز به همان شیوه آزاد و رها از هر قید و بند، از روی آثار دو قصه‌پرداز مذکور ایتالیایی اقتباس نمود.

حال برای تأیید و تبیین مطالب بالا نمونه‌هایی چند از افسانه‌های لافونتن را که آشکارا مقتبس و ملهم از حکایات کلیله و دمنه میباشد، با ذکر مرجع و با افزودن پاره‌ای توضیحات لازم، بفارسی ترجمه و عیناً تقریر میکنیم به این امید که مورد توجه و استفاده اساتید و محققین محترم در فرهنگ و تمدن ایرانی قرار گیرد.

### ۱- گربه و راسو و بچه خرگوش\*

روزی از روزها خانم راسو که جانوری است حیله‌گر و شیطان، لانه بچه خرگوشی را در غیاب او تصرف کرد. آنروز بچه خرگوش از صبح خیلی زود برای گلگشت و تماشا سر به صحرا زده بود. وقتی او با شکمی سیر از سبزه و ریاحین تازه و با تنی خسته از تک و تاب و جست و خیز بسیار به لانه بازگشت

\* - مطابق املاى نسخه گلمن (داوید Sahid): پیل‌پای حکیم le sage pilpay  
 \*\* - Le chat, la belette et le Petit Lapin (ر. ک. به کتاب "افسانه‌ها"، چاپ یاد شده، ص ۱۷۴)  
 این افسانه اقتباسی است از "داستان گربه و کبک‌جیر و خرگوش" پنجتنرا (اثر یاد شده، ص ۱۴۵-۱۴۳) که مرحوم مینوی در چاپ معروف خود از کلیله و دمنه: نصرالله منشی همین داستان را با انشایی البته متفاوت تحت عنوان: "کبک‌جیر و خرگوش و گربه، روزه‌دار" (ص ۲۰۸-۲۰۶ - چاپ ۱۳۴۴ ه. ش). بالاخره این داستان در انوار سهیلی که بنا بر آنچه در بالا گفته آمد لافونتن آنرا منبع الهام خود قرار داده بوده است، با کمال تعجب حکایت از "کبک و تیهو و گربه، روزه‌دار" رفته است (تهران امیرکبیر، ۱۳۳۶ ص ۲۹۱-۲۸۷).

خانم راسوزا دید که دماغ درازش را از سوراخ لانه نشان میداد. چشمهای ریز و براقش را به هم مالید و مثل کسیکه نمیتواند آنچه را که می بیند باور نماید فریاد زد: "ای خدای مهربان چه می بینم؟" بعد که موضوع را دریافت خطاب به غاصب بی چشم و روی کاشانه اش گفت: "آهای خانم راسوزا، یاله پاشو و زود گور خود را از اینجا کم کن وگرنه تمام موشهای عالم را به سروقتت خواهیم فرستاد." خانم دماغ دراز در پاسخ گفت: "برو بابا زمین از آن کسی است که زودتر از دیگری از جای بجنبید و آنرا به تصرف خود درآورد. وانگهی سوراخی که حتی من برای رفتن در آن مجبورم روی شکم خود بخزم که اینهمه دنگ و فنگ ندارد. تازه اگر هم این یک قلمرو شاهی بود دلم میخواست بدانم آن کدام قانونی است که مالکیت آنرا الی الابد برای اعلیحضرت قدرقدرت و اعقاب و انساب و الا تبارش فقط و نه برای هیچ جنبنده دیگری مثل من، تضمین کرده است؟"

بچه خرگوش بیچاره ناگزیر سخن از عرف و عادت به میان آورد و گفت: "در خانواده ما از پدر به پسر رسم و عادت همیشه بر آن بوده است که در این لانه زندگی کنیم. بنابراین من مالک اصلی و قانونی آن هستم. چرا که این من و اجداد منند که بقول خودت زودتر از تو و اجداد تو از جای جنبیدند و آنرا به تصرف خود درآوردند."

خانم راسوزا چون خود را در برابر منطق استوار بچه خرگوش عاجز و ناتوان دید گفت: "بسیار خوب، چرا بیخود به سر و روی همدیگر بهیریم و دعوی خود را نزد قاضی عادل جناب "رامیناگروبیس" نبریم. این جناب قاضی "رامیناگروبیس" کسی جز یک کرپه نبود که از دنیا و اهل آن بریده و به گوشه عزلت خزیده بود. اما این کار او نه برای ذکر و عبادت که برای مکر و فریب بندگان خدا بود. القصه بچه خرگوش پیشنهاد خانم راسوزا پذیرفت. و آن دو با اتفاق در برابر دیوان قاضی پشمالو حاضر شدند و ماجرا بازگفتند. صاحب منصب پنچول دراز با زبانی بس چرب و دلنواز خطاب به طرفین دعوا گفت: "زدیکتر، بچه های خوب من، نزدیکتر! گذشت سالها گوشهای مرا سنگین کرده است." دو حیوان بیچاره بیخبر از همه جا بلوتر رفتند تا اینکه کاملاً در دسترس کرپه مکار قرار گرفتند. در اینحال قاضی "عادل" ما با یک خیز تند و سریع پنجه در جان طرفین دعوا افکند و در یک چشم بهم زدن، در حالیکه گوشت ترد و تازه آنها را زیر دندان مزه مزه میکرد به دعوایشان فیصله داد.

## ۲- امانت دار خیانتکار\*

(۰۰۰) روزی از روزها بازرگانی از بلاد فارس (ایران قدیم) که برای تجارت به سفر میرفت

\* - Le Depositaire infidele (ر. ک. به کتاب "افسانه ها"، چاپ یاد شده، ص ۲۱۹-۲۱۸) این افسانه اقتباسی است از "داستان موشانی که آهن خوردند"، پنجتنرا (اثر یاد شده ص ۸۹-۹۰) که در چاپ مرحوم مینوی از نسخه نصرالله منشی با عنوان "بازرگانی که صدمن آهن داشت" (چاپ یاد شده ص ۱۲۲) و در انوار سهیلی (مأخذ لافونتن) زیر عنوان "حکایت موش آهنخوار و مرغ آدم دزد" (چاپ یاد شده ص ۱۶۴-۱۶۲) منقول افتاده است. توضیح اینکه نام مرغ آدم دزد در روایت اول "شاهباز"، در روایت دوم "باز" و در روایت آخر "موشگیر" آمده که لافونتن آنرا "نوعی جغد" chart huant تعبیر کرده است.

پنجاه کیلو آهن نزد همسایه‌اش به امانت نهاد. وقتی از سفر بازگشت پیش او رفت و آهن بازخواست. همسایه بد نهاد نگاهی پر از حسرت و افسوس بر وی کرد و گفت: "آهن؟ دیگر حرفش را ننزید، چه با نهایت تأسف باید به اطلاعاتن برسنام که موشی نمیدانم از کجا پیدا شد و هنه آنرا خورد. البته من به همین خاطر اهل خانه را که شاید در نگهداری آن دقت کافی بخرج نداده بودند ملامت بسیار کردم، اما چه میشود کرد: یک انبار غله، هرکاریش هم که بکنی، عاری از سوراخی نیست."

"بازرگان بشنیدن این قضیه عجب و خارق‌العاده انگشت تحیر بدنشان گزید. اما هیچ نگفت و چنین وانمود کرد که آنرا باور داشته است باری چند روز پس از این ماجرا، بازرگان کودک همسایه خیانتکار را ربود و خود او را به شام دعوت کرد. پدر فرزند گم کرده عذرخواست و گریه‌کنان گفت: "خواهش میکنم معذوم دارید، چه تمام خوشیهای عالم دیگر از دست من رفته و به جز او کسی و چیزی برایم نمانده، چه میگویم؟ افسوس او، همان پاره قلب من و نور چشم من، دیگر نیست. او را حتماً ربوده‌اند: اندکی بر نگویندختی من رحمت آرید!"

بازرگان گفت: "دیروز عصر، هنگامی که هوا گرم و میش بود، من جعدی را دیدم که بر سر کودک تو فرو افتاد و او را از زمین بلند کرد و با خود به سوی ویرانه‌ای برد." پدر مصیبت دیده جواب داد: "چگونه میخواهی من باور کنم جعدی بتواند طعمهای به این سنگینی را بردارد و ببرد. پسر من میتوانست خود جعد را بگیرد." بازرگان پاسخ داد: "دیگر از من توقع نداشته باش که بگویم چگونه؟ همینقدر به تو میگویم که من اینرا به چشم خودم دیدم. وانگهی هیچ چیزی در این میان نمی‌بینم که بتواند ترا لحظه‌ای در صدق گفتارم دچار شک و تردید نماید. چه کشوری که موش آن قادر است پنجاه کیلو آهن را بتهنایی قورت دهد چه عجب اگر جعدهای آن بتوانند کودکی به وزن بیست و پنج کیلو را به هوا ببرند؟" همسایه خیانتکار از این داستان پی به حماقت خویش برد. آهن پس بداد و کودک بازستاند.

### ۳- زن شیرفروش و سیوی شیر\*

روزی از روزها پرت، زن شیرفروش، با سیوی پر از شیر بر روی سر ده را به قصد شهر ترک گفت. او قبراق و سبک با قدمهای سریع و چابک پیش میرفت. در طول راه قیمت شیر خود را محاسبه میکرد و بیول حاصله از فروش آنرا به مصرف میرساند. او با این پول در عالم خیال صد دانه تخم مرغ میخرید و آنها را برای جوجه‌کشی بین سه مرغ مستعد قسمت میکرد. کارها از بزت مراقبتهای جدی او خوب پیش میرفت. با خود میگفت: "پرورش مرغ و جوجه در حول و حوش منزل کار چندان مشکلی نباید

\* - La Laitiere et le Potau Lait (ر. ک. به کتاب "افسانه‌ها" چاپ یاد شده ص ۱۶۴ - ۱۶۳)

این افسانه اقتباسی است بسیار آزاد از "داستان برهمن خیال‌باف"، پنج‌تترا (اثر یاد شده ص ۱۸۵-۱۸۴)، که در نسخه نصرالله منشی (چاپ مرحوم مینوی) "پارسا مرد و کوزه" شهد و روغن (چاپ یاد شده ص ۲۶۳) و در انوار سهیلی "حکایت مرد پارسا که بر اثر خیال‌بافی کوزه روغن و غسل را شکست" (چاپ یاد شده، ص ۳۶۷-۳۶۶) عنوان گشته است.

باشد و روپاه هر قدر هم که زرنگ و در خرابکاری خود موفق بوده باشد نخواهد توانست مانع از آن شود که من با فروش باقیمانده آنها خوکی بخرم. پرواز کردن خوک زیاد گران تمام نمیشود، لذا طولی نخواهد گذشت که با فروش آن خواهیم توانست پول خوبی به جنگ آورم. آنوقت هیچ چیز مانع از آن نخواهد شد که گاو ماده‌ای را بهمراه گوساله‌اش در اصطبلم جای دهم تا از دیدن بازی و جست و خیز این گوساله در میان رمه انبساط خاطر می‌داشته باشم.

زن شیرفروش از شدت شوق و هیجان خود به جست و خیز درآمد و فی الحال سبوی شیراز سرش بیفتاد و آنهمه خواب و خیال بباد فنا رفت.

صاحب آن اموال خیالی در حالی که با نگاهی پر از حسرت و افسوس به تنها ثروت واقعی و از دست رفته‌اش بدرود میگفت با سری افکنده و با دلی بیمناک از باخواست و کیفر شوی بسوی خانه روان شد.



## پاورقی‌ها

- ۱- ر.ک. به کتاب در باره کلبه و دمنه نوشته محمد جعفر محبوب، تهران ۱۳۴۹، انتشارات خوارزمی، صفحه ۲۳۱. "ایضا" به کتاب پنچتنترا تألیف دکتر ایندوشیکهر، تهران ۱۳۴۱. انتشارات دانشگاه تهران، صفحه ۱۳. "ایضا" به کتاب Fables (افسانه‌ها) اثر ژان دولافونتن (J. de La fontaine)، چاپ پاریس ۱۹۵۹، انتشارات کلاسیک گارنیه (Classiques Garnier) صفحه ۱۵۱.
- ۲- ر.ک. به کتاب پنچتنترا (اثر یاد شده) - صفحات ۱-۴.
- ۳- "ایضا" به کتاب Fables (افسانه‌ها - اثر یاد شده) - صفحات ۸-۳ و صفحه ۲۳.
- ۴- ر.ک. به اثر یاد شده از دکتر ایندوشیکهر، ص ۴-۱.
- ۵- Upanishads. 6 Brahmanas.
- ۶- مثل داستانهای منتسب به لقمان حکیم یا بهلول دانای خودمان.
- ۷- موش و گربه، عبید زاگانی (?)
- ۸- Galland
- ۹- Cardonne
- ۱۰- ر.ک. به اثر یاد شده، ص، ۲۳۱.
- ۱۱- ر.ک. به کتاب "افسانه‌ها" چاپ یاد شده، ص، ۱۵۱.
- ۱۲- (14) Philosophie fabuleuse, Pierre de Larivey درام‌نویس و مترجم فرانسوی (۱۶۱۹-۱۵۴۰).
- ۱۳- "ظاهرا" از اسلاف مستشرق آلمانی‌الاصل فرانسوی (قرن ۱۹) = (16) Derenbourg
- ۱۴- Guide de la vie humaine (Directorium humanae vite) par J. de Capoue (17)
- ۱۵- Exemplario contra los enganoso y peligros del mundo (18)
- ۱۶- La Prima veste dei Discori degli animal (19)
- ۱۷- Ange Firenzula (20)
- ۱۸- Doni (21)
- ۱۹- Sendabar; (23) Filosofia morale tratta damoltiantichi scrittori.